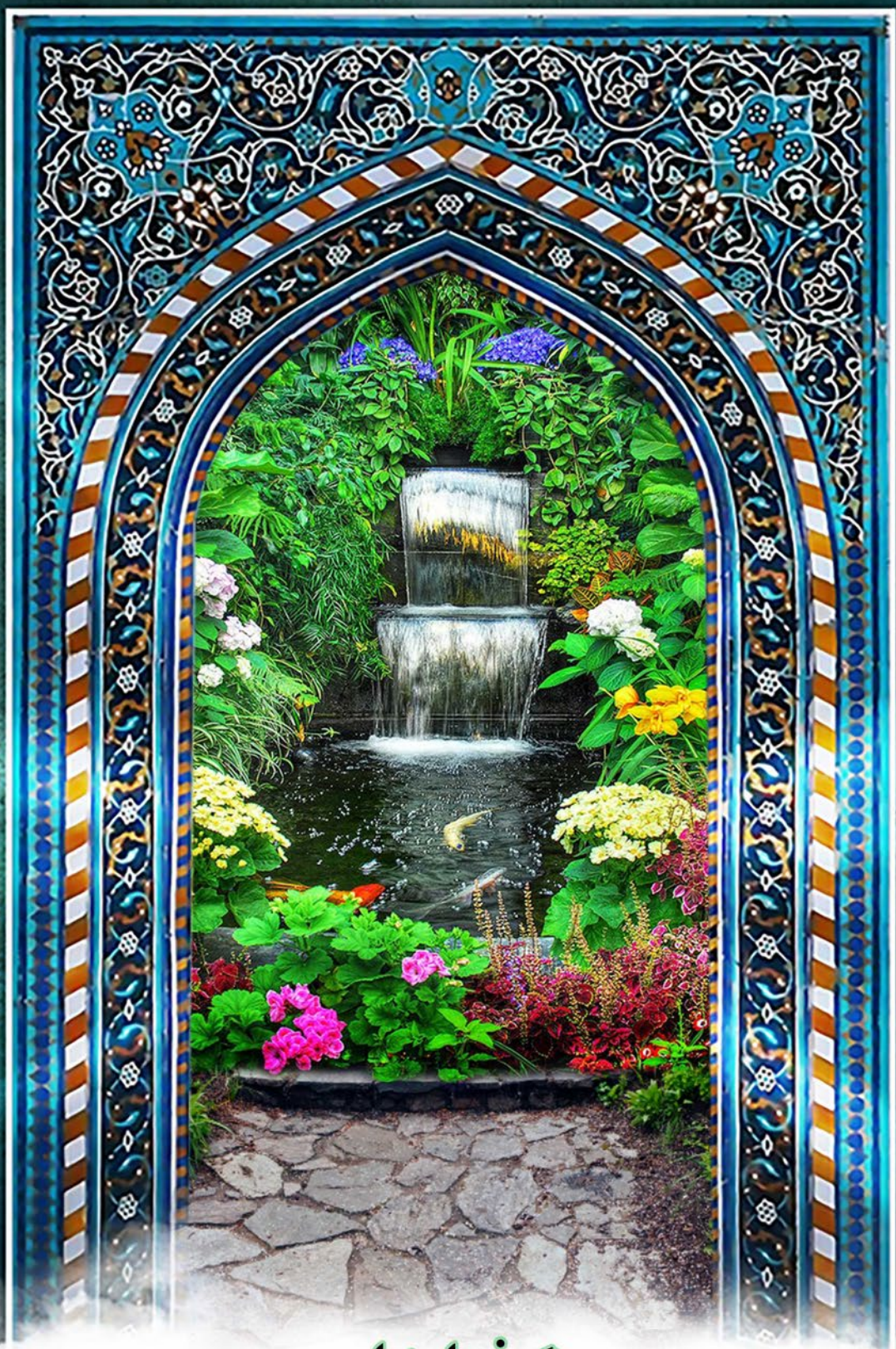




گفتارهای

مَنْصُورِ هَاشِمِی خراسانی

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى

موضوع:

۱. عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ مهدی؛ منصور و نهضت زمینه‌سازی برای ظهور مهدی

۲. احکام؛ دعوت، امر به معروف و نهی از منکر

بسم الله الرحمن الرحيم

پنج گفتار از آن جناب در پناه خواستن از مسلمانان برای اینکه متمکن از تعلیم آنان و زمینه‌سازی برای ظهور مهدی شود.

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الطَّلِقَانِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمَنْصُورَ الْهَاشِمِيَّ الْخُرَاسَانِيَّ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَقْتُلُونِي كَمَا قَتَلْتُمُ الصَّالِحِينَ مِنْ قَبْلِي، فَلَا تَفْعَلُوا، فَإِنِّي وَاللَّهِ لَوْ بَقِيتُ فِيكُمْ لَأَشْحَذَنَّ رَجَالًا مِنْكُمْ شَحْدَ الْقَيْنِ النَّصْلِ، أَجْلِي بِالنَّزِيلِ أَبْصَارَهُمْ، وَأُرِي بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَأَسْقِيهِمْ كَأْسَ الْحِكْمَةِ حَتَّى يَمْتَلِئُوا! أَلَا إِنِّي أَخْتَارُ خِيَارَكُمْ لِلْمَهْدِيِّ كَمَا يَخْتَارُ النَّحْلُ لِيَعْسُوبَهَا خِيَارَ الْأَزَاهِيرِ! ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَا أَمْلِكُ مِنَ الدُّنْيَا ثَمَنَ نَعْلَيْنِ، وَلَوْ كَانَ لِي نِصْفُ الدُّنْيَا لَأَنْفَقْتُهُ فِي سَبِيلِكَ.

ترجمه‌ی گفتار:

احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور هاشمی خراسانی می‌فرماید: ای مردم! هرآینه شما می‌خواهید من را بکشید همان طور که صالحان پیش از من را کشتید، پس این کار را نکنید؛ چراکه به خدا سوگند اگر من در میان شما بمانم هرآینه مردانی از شما را آبدیده می‌کنم همان طور که آهنگر تیغه را آبدیده می‌کند؛ با تنزیل (قرآن) دیدگانشان را جلا می‌دهم و تفسیر (آن) را در گوش‌هایشان می‌ریزم و به آنان از پیمانه‌ی حکمت می‌نوشانم تا پر شوند! آگاه باشید که من بهترین‌های شما را برای مهدی بر می‌گزینم همان طور که زنبور عسل بهترین گل‌ها را برای ملکه‌ی خود گزینش می‌کند! سپس فرمود: خدایا! هرآینه تو می‌دانی که من از دنیا بهای یک جفت کفش را مالک نیستم، در حالی که اگر نصف دنیا برای من بود همه‌ی آن را در راه تو انفاق می‌کردم.

۴. أَخْبَرَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْجَوْزْجَانِيُّ، قَالَ: رَأَيْتُ الْمَنْصُورَ بِالْأَنْبَارِ عِنْدَ قَبْرِ يَحْيَى بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَقُولُ لِلنَّاسِ: مَا سَأَفَنِي إِلَيْكُمْ إِلَّا مَا سَأَقِ ابْنُ عَمِّي هَذَا، فَلَا تَحْذُلُونِي كَمَا حَذَلْتُمُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْ قُتِلْتُ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ لَيَغْضِبُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَيُرْجِي فَرَجَكُمْ أَلْفَ سَنَةٍ، ثُمَّ لَا تَحْذُونَ لَكُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا! فَرَأَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، فَقَالَ: عَلَى أَيِّ مَذْهَبٍ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: مَذْهَبُ أَبِي حَنِيفَةَ! قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَةَ! لَوْ كَانَ حَيًّا لَنَصَرَنِي كَمَا نَصَرَ عَمِّي زَيْدًا!

ترجمه‌ی گفتار:

عیسی بن عبد الحمید جوزجانی ما را خبر داد، گفت: منصور را در شهر انبار (از ولایت سرپل افغانستان) نزدیک قبر یحیی بن زید بن علی بن الحسین دیدم در حالی که به مردم می‌فرمود: من را به سوی شما نکشاند مگر چیزی که این پسر عمویم را کشاند! پس من را بدان سان که او را تنها گذاشتید تنها نگذارید؛ چراکه به خدا سوگند اگر من در میان شما کشته شوم هرآینه خداوند بر شما غضب می‌کند و فرج شما را هزار سال دیگر به تأخیر می‌اندازد و آن گاه نه سرپرستی برای خود می‌یابید و نه پشتیبانی! پس آنان را دید که مانند کسانی در آستانه‌ی مرگ به او نگاه می‌کنند، پس فرمود: شما بر چه مذهبی هستید؟ گفتند: مذهب ابو حنیفه! فرمود: خداوند ابو حنیفه را رحمت کند! اگر زنده بود بی‌گمان من را یاری می‌کرد همان طور که عمویم زید را یاری کرد!

شرح گفتار:

ابو حنیفه یکی از معدود عالمانی بود که به وجوب یاری زید بن علی بن الحسین - درود خداوند بر آنان باد - فتوا داد و مسلمانان را به یاری او تحریض نمود و خود ۳۰ هزار درهم به او کمک کرد تا در قیام خود هزینه کند. از این رو، جناب منصور با حسن ظن به او می‌فرماید که اگر او امروز زنده بود و قیام آن جناب برای تحقق حاکمیت مهدی را می‌دید، به طریق اولی از آن حمایت می‌کرد.

اما یحیی بن زید - که درود خداوند بر آن دو باد -، در خروج پدرش زید بر ضد هشام بن عبد الملک اموی حضور داشت. از این رو، پس از شهادت پدرش در سال ۱۲۱ قمری در کوفه، هنگامی که دید یاران او متفرق شده‌اند و فقط ده تن از آنان باقی مانده‌اند، از بیم کشته شدن و به امید رسیدن به آرمان پدر، شبانه به همراه یارانش از کوفه به نینوا و از آنجا به مدائن رفت و چون حاکم عراق در تعقیب او بود از مدائن به ری و از ری به سرخس هجرت کرد و پس از مدتی از سرخس به جانب بلخ شتافت و در آنجا اقامت نمود. با این وصف، گفتار جناب منصور حاکی از اینکه آنچه یحیی را به سوی این مردم کشاند، او را نیز به سوی آن‌ها کشانده، اشاره‌ای به بیم آن جناب از ظالمان و امید او به حمایت این مردم برای رسیدن به آرمان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. یحیی تا زمان

مرگ هشام، در خانه‌ی یکی از دوستان اهل بیت در بلخ به نام حریش بن عبد الرحمن ساکن بود. پس از مرگ هشام و روی کار آمدن ولید، یوسف بن عمر ثقفی حاکم عراق برای نصر بن سیار والی خراسان نوشت که یحیی را دستگیر نماید. نصر نیز یحیی و یارانش را دستگیر نمود و به غل و زنجیر کشید و گزارش آن را برای یوسف بن عمر نوشت. گلایه‌ی جناب منصور از مردم این منطقه به سبب همین کوتاهی در حفاظت از یحیی و یاران اوست که آنان را به آسانی تسلیم دژخیمان کردند. با این حال، ولید خلیفه‌ی اموی دستور آزادی آنان را داد و آنان که هفتاد نفر بیشتر نبودند به سرخس و سپس به بیهق رفتند، ولی در آنجا توسط عمرو بن زراره حاکم ابرشهر و لشکریان او محاصره شدند و ناگزیر به جنگ پرداختند و به رغم شمار اندکشان، با یاری خداوند به پیروزی رسیدند. پس از این پیروزی، آنان نیرو و انگیزه‌ای مضاعف یافتند، تا جایی که تصمیم به قیام دوباره بر ضد حکومت اموی گرفتند و لذا از آنجا به هرات بازگشتند و از هرات عازم جوزجان شدند. نصر بن سیار حاکم خراسان، در سال ۱۲۵ قمری لشکری را برای سرکوب قیام یحیی روانه‌ی جوزجان کرد و آن‌ها با او وارد جنگ شدند، ولی یاران او در مقایسه با آن‌ها بسیار اندک بودند؛ چراکه شمار اندکی از مردم برای یاری او به میدان آمده بودند. او سه روز و سه شب با لشکر اموی به جنگ پرداخت تا آنکه همه‌ی یارانش شهید شدند و در پایان کار تیری بر پیشانی او نشست و خود او نیز به شهادت رسید. سپاهیان نصر سر یحیی را جدا کردند و برای ولید فرستادند و بدن او را برهنه بر دروازه‌ی شهر انبار که بعدها سرپل نامیده شد آویختند و پیوسته بدن او بر دار بود تا حکومت اموی متزلزل شد و بنی عباس قدرت پیدا کردند. ابو مسلم خراسانی، قاتل یحیی و همه‌ی کسانی که در قتل او شرکت داشتند را به قتل رساند و بدن یحیی را از دار پایین آورد و غسل داد و کفن نمود و نماز خواند و در همانجا به خاک سپرد. به نظر می‌رسد که جناب منصور هاشمی خراسانی با یادآوری این وقایع دردناک و عبرت‌آموز در صدد آن است که از تکرار آن‌ها در این منطقه جلوگیری کند و مسلمانان را به حمایت از نهضت خویش که ادامه‌ی نهضت یحیی و پدرش زید و جدش حسین بن علی بن ابی طالب است فراخواند، باشد که زمینه برای قیام مهدی علیه السلام فراهم شود.

۳. أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ الطَّبْرِيُّ، قَالَ: إِنَّ الْمَنْصُورَ لَقِيَ بَلَاءً وَتَطَرِيدًا، وَإِنِّي رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَسْوَاقِ وَهُوَ خَائِفٌ مُتَرَقِّبٌ يَمْشِي وَيَقُولُ: مَنْ يَعِصُنِي حَتَّى أَعْلَمَ النَّاسَ الْقُرْآنَ كَمَا أُنْزِلَ وَأَعْمَلَ بِمَا فِيهِ؟ أَمَّنْ يُجِيرُنِي حَتَّى أَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فِيهَا بَلَاءٌ لِقَوْمٍ عَابِدِينَ؟ أَمَّنْ يُعِينُنِي حَتَّى أُبَيِّنَ أُمُورًا وَأُغَيِّرَ أُخْرَى؟ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ ثَبَّتْتُ لِي قَدَمَايَ لَوَطَّئْتُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُلْطَانَهُ.

ترجمه‌ی گفتار:

عبد الله بن حبیب طبری ما را خبر داد، گفت: هرآینه منصور بلاها و رانده شدن‌های بسیاری را دید و هرآینه من او را در برخی از این کوچه‌ها دیدم که با ترس و نگرانی گام بر می‌داشت و

می فرمود: چه کسی من را پاس می دارد تا به مردم قرآن را همان گونه که نازل شده است بیاموزم و به چیزی که در آن است عمل کنم؟! یا چه کسی من را پناه می دهد تا به کلمه ای متکلم شوم که در آن کفایتی برای گروه عابدان است؟! یا چه کسی من را کمک می کند تا چیزهایی را روشن کنم و چیزهایی را تغییر دهم؟! خدایا! تو می دانی که من اگر دو پایم برایم استوار شود زمینه ی حکومت صاحب این امر را می سازم.

۴. أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّجِسْتَانِيُّ، قَالَ: إِنَّ الْمَنْصُورَ يَعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى أَهْلِ الْبُلْدَانِ وَيَقُولُ: أَلَا رَجُلٌ يَحْمِلُنِي إِلَى قَوْمِهِ؟ فَإِنَّ هَذَيْنِ الْقَوْمَيْنِ مَنَعَانِي أَنْ أَقُومَ بِأَمْرِ رَبِّي! وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ يُؤْوِينِي حَتَّى أُوْطِيَ لِمَلَكُوتِ رَبِّي وَلَهُ الْجَنَّةُ؟ إِنَّ مَلَكُوتَ رَبِّي يُصْلِحُ الْأَرْضَ وَيَمْلَأُهَا قِسْطًا!

ترجمه ی گفتار:

ولید بن محمود سجستانی ما را خبر داد، گفت: منصور خود را بر اهل سرزمین ها عرضه می کند و می فرماید: آیا مردی نیست که من را به سوی قوم خود ببرد؟! زیرا این دو قوم من را مانع شدند از اینکه به امر پروردگارم قیام کنم! و شنیدم که می فرماید: چه کسی من را جای می دهد تا برای ملکوت پروردگارم زمینه سازی کنم و برای او بهشت باشد؟! بی گمان ملکوت پروردگارم زمین را اصلاح می کند و از عدالت پر می گرداند!

۵. أَخْبَرَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُنْدُوزَ، قَالَ: رَأَيْتُ فِي سُوقِ الصَّرَافِينَ شَابًّا حَسَنَ الْوَجْهِ، مَرْبُوعَ الْقَامَةِ، أَسْوَدَ الشَّعْرِ، كَثَّ اللَّحْيَةِ، قَدْ قَامَ عَلَى سَرِيرٍ وَيُنَادِي: مَنْ يُبْلِغُنِي مَأْمَنًا وَيَكُونُ لَهُ الْجَنَّةُ؟ أَلَا وَاللَّهِ لَوْ أَبْلَغْتُمُونِيهِ لَمَلَأْتُ مَا بَيْنَ لَا بَتَيْهَا عَدْلًا! فَقُلْتُ لِرَجُلٍ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ!

ترجمه ی گفتار:

مردی از اهل قندوز ما را خبر داد، گفت: در بازار صرافان جوانی زیبارو، میانه قامت، سیه مو، با ریشی پیچیده و انبوه را دیدم که بر روی سریری ایستاده است و ندا می دهد: کیست که من را به جای امنی برساند و (در عوض این کار) برای او بهشت باشد؟! آگاه باشید که به خدا سوگند من را به آنجا نمی رسانید مگر اینکه میان دو سرش را از عدالت پر می کنم! پس به مردی گفتم: این کیست؟ گفت: جوانی از بنی هاشم است که به او منصور می گویند!

شرح گفتار:

مراد آن جناب از اینکه میان دو سر جهان را از عدالت پر می کند، آن است که زمینه ی ظهور



مهدی را فراهم می‌کند و آن حضرت میان دو سر جهان را از عدالت پر می‌کند و علت پناه خواستن آن جناب از مسلمانان این است که برای رهبری کامل آنان به سوی مهدی، چاره‌ای از ظهور ندارد و برای ظهور به آزادی و امنیت کافی نیازمند است؛ چراکه اگر به محض ظاهر شدن برای آنان، توسط ظالمان دستگیر یا کشته شود، ممکن است نهضت مبارک او عقیم ماند و امید مستضعفان جهان ناامید شود. از این رو، هر مسلمانی که می‌تواند با انتقال آن جناب به سرزمین یا قوم خود و یا پاسداری از او در پیرامونش، در تأمین امنیت و آزادی او سهمی را ایفا کند مکلف است که وارد میدان شود و پاداش این ورودش به میدان، هرگاه منجر به تأمین امنیت و آزادی آن جناب شود، بهشت خواهد بود **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب به‌اشمعی خراسانی



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب به‌اشمعی خراسانی حفظ الله تعالی



صفحه توییتر پایگاه

صفحه اینستاگرام پایگاه

صفحه کانال تلگرام پایگاه

صفحه فیس‌بوک پایگاه

لینک مطلب فوق

* لطفاً بر روی لینک مورد نظر خود کلیک کنید.